

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر هامبورگ آلمان
۷ جنوری ۲۰۰۶

این سروده در شبی که به یادبود مرحوم مغفور شاعر گرانمایه پور غنی در شهر هامبورگ برگزار شده بود فی المجلس سروده و قرائت گردید :

محبوب دل و جان

ای (پور غنی) ، شاعر آزاده دوران محبوب دل و جان
در قاره فرهنگ تویی صاحب فرمان محبوب دل و جان
هم شاعر و خطاطی و ، نقاش توانا هم فاضل و دانا
در مکتب بیدل بُودت خیل مریدان محبوب دل و جان
بنگر همه از نام تو ، مستند و خرابند ناخورده شرابند
جز باده اشعار تو ، از ساغر عرفان محبوب دل و جان
هر چند که ما ، بی سر و بی پای زمانیم بی نام و نشانیم
با نام تو مشهور جهانیم به قرآن محبوب دل و جان
از نغز کلام تو شکر ، پاره به بازار مائیم خریدار
قند و عسلی عرضه اگر زان لب و دندان محبوب دل و جان
از شش جهت عالم امکان ، خبر آمد مشک تتر آمد
دشت و دمن خاطره ها ، پُر گل و ریحان محبوب دل و جان
اشعار تو از بسکه روان است و فصیحست یعنی که ملیحست

چون آبِ حیاتی چکد از چاه زرخدان محبوبِ دل و جان
 امشب که به یادِ تو ، عزیزان همه جمعند پروانه و شمعد
 سوزاست و گدازاست و در افشانیِ یاران محبوبِ دل و جان
 از غرب و شمال و ز جنوبست و شرقست چون نور ز برقست
 گلپارهٔ تعطیر ، نثارت به هزاران محبوبِ دل و جان
 روحِ تو بود شاد که این دختِ عزیزت خوشنام و تمیزت
 تجلیلِ مقاماتِ تو در بینِ ادیبان محبوبِ دل و جان
 با آنکه (**سهیلای غنی**) ساکن ، هالند فرزانهٔ دل‌بند
 گسترده چنین خوانِ ادب ، گوشهٔ المان محبوبِ دل و جان
 استاد (**صفرزاده**) که با لحنِ ملیحش با حُسنِ صیحش
 با ساغر و پیمانۀ فرهنگ به میدان محبوبِ دل و جان
 (**مهرین**) نصیری که ، پژوهشگرِ ماهر از باطن و ظاهر
 سنگِ محکش ، صیقلِ آئینهٔ وجدان محبوبِ دل و جان
 از (**یوسف کهزاد**) و هم از (**خانم کهزاد**) (**DVD**) آزاد
 بشنیده و دیدیم ، چو خورشیدِ فروزان محبوبِ دل و جان
 (**لیلا**) که ز امریکه فرستاده پیامی تکبیر و سلامی
 مجنون گریزان شده در دشت و بیابان محبوبِ دل و جان
 آقای (**حجازی**) که همی دامنِ پُر گل با صلصل و بلبل
 در باغِ ادب با همه سرمست و خرامان محبوبِ دل و جان
 از خاورِ جان (**باختری**) ، (**واصف**) موصوف آن شاعرِ معروف
 بنموده بیانِ لیک ، یکی را ز هزاران محبوبِ دل و جان
 (**شهرانی**) و (**فرهادی**) و (**عثمان**) و (**شباهنگ**) هم والیه و بیرنگ
 پیغامی فرستاده یکایک ، دُر و مرجان محبوبِ دل و جان
 افسوس که از تَندِ سخن گفتنِ (**حیدر**) معروف به (**اختر**)
 احبابِ نزاکت ز میان ، پاره و سوزان محبوبِ دل و جان

این محفل فرهنگ ، نه بازار سیاست تندى و شراست
شایسته که عاشر ، به نهایت روح و ریحان محبوب دل و جان
(پولادیان) ، باهنر واژه فرهنگ با نغمه و آهنگ
دردانه تدبیر بسی عرضه به یاران محبوب دل و جان
آن (ناظم) الحاج ، خلیلی که جمیلت در عشق شکیلت
فرهیخته با طبع روان ، در پی خوبان محبوب دل و جان
الحاج ، نسیمی که (اسیر) اسراست فخر شعرا است
از درد کمر ، حیف نشد آمدن شان محبوب دل و جان
اما به تلفون ، یکی دو شعر روانش با طبع جوانش
دیشب به منش خواند ، بیارم به شمیان محبوب دل و جان
بر (زهره) ی بیچاره فلک ، جور و جفا کرد بنگر که چها کرد
در ماتم مادر شده ، گریان و پریشان محبوب دل و جان
« نعمت » نه سپه دارد و نه لشکر و فوجی نه بحر و نه موجی
جز خامه بشکسته و کم رنگ ، به جولان محبوب دل و جان